



Questionnaire1

پرسشنامه وان - مرجع پرسشنامه ایران

**پرسشنامه‌وان**

ردیف	تقریبا	تقریبا	تقریبا	تقریبا	تقریبا
۱	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من اجازه داشتم هر وقت دلم می خواست از منزل خارج می شدم
۲	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من می توانستم به هر کجا که دلم می خواست بروم بدون اینکه اجازه بگیرم
۳	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر به موقع سرسفره حاضر نمی شدم پدر و مادرم با من دعوا می کردند
۴	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من هر نوع لباسی که می پوشیدم والدینم با من مخالفت نمی کردند
۵	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من اجازه داشتم هر وقت می خواستم دوستانم را به منزل خودمان ببرم
۶	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	پدر و مادرم در انتخاب دوستانم دخالتی نمی کردند
۷	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من خیلی راحت می توانستم با عقاید پدر و مادرم مخالفت کنم
۸	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	پدر و مادرم اگر مرا عصبانی می کردند جوابشان را می دادم
۹	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر از منزل خارج شده بدون آنکه کارهایی را که والدینم از من خواسته بودند انجام داده باشم آنها ناراحت میشدند
۱۰	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم به راحتی کارهای بد مرا می بخشیدند
۱۱	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم اغلب می گفتند اگر فلان کار را نکنی چنین و چنان می کنیم ولی بعد یادشان می رفت
۱۲	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم اغلب راجع به لباس پوشیدن نصیحتهایی می کردند ولی بعد یادشان می رفت
۱۳	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	حتی اگر درسهایم را نمی خواندم باز هم می توانستم با دوستانم بازی کنم و والدینم ایرادی نمی گرفتند
۱۴	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم بارها می گفتند که با چه کسانی باید دوست شد ولی اگر گوش نمی کردم چندان ناراحت نمی شدند
۱۵	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم از من می خواستند که هر چیزی را که در بیرون اتفاق افتاده برایشان شرح دهم
۱۶	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم از دیگران راجع به کارهای من در بیرون از منزل می پرسیدند
۱۷	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	دوستانم مرا در واقع والدینم انتخاب می کردند
۱۸	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	پدر و مادرم انتظار نداشتند من عصبانی شوم
۱۹	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم دوست نداشتند که من با کسی دعوا کنم
۲۰	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر با برادر و خواهرم اختلافی پیدا می کردم بجای دعوا کردن باید پیش والدینم می رفتم
۲۱	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر نصیحت والدینم را گوش نمی دادم خیلی رنجیده خاطر می شدند
۲۲	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	وقتی حرف والدینم را گوش نمی کردم آنها احساس می کردند که من ناسپاس هستم
۲۳	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم همیشه به من می گفتند که چکار نکنم و چکار نباید بکنم
۲۴	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	پدر و مادرم دوست داشتند که تمام کارهای مرا کنترل کنند
۲۵	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من و خواهر و برادرانم در هر کاری باید اول با والدینمان مشورت می کردیم
۲۶	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم در طرز رفتار من با سایر اعضای خانواده خیلی دقیق بودند
۲۷	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم اصرار داشتند که رشته تحصیلی به خصوصی را انتخاب کنم
۲۸	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	من در همه موارد بسادگی می توانستم پیش بینی کنم که چه رفتاری مورد خشم و کدام رفتار مورد تشویق والدینم قرار خواهد گرفت
۲۹	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر کاری باعث میشد که والدینم مرا تنبیه یا تشویق کنند، خواهران و برادرانم نیز به همان علت تنبیه یا تشویق می شدند
۳۰	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم فکرمی کردند که اگر بچه ها را بحال خودشان رها کنی به بیراهه می روند
۳۱	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	والدینم اگر تهدیدی می کردند آنرا عملی هم می کردند
۳۲	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	بین پدر و مادرم از نظر تربیت بچه ها اختلاف نظر چندانی وجود نداشت
۳۳	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	اگر یکی از والدینم با من دعوا می کرد، دیگری دخالتی در جلوگیری از آن نمی کرد
۳۴	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	وقتی درسها و کارهای دیگر خود را به اتمام می رساندم والدینم رضایت خاطر خود را نشان می دادند
۳۵	هیچوقت	تقریبا	گاهی	همیشه	در منزل ما همه می بایست وسایل خود را سر جای خود بگذارند

ردیف	پرسشنامه	گام	تقریباً	همیشه	پاسخ
۴۰	وقتی والدینم از من میخواستند تا کاری را انجام دهم، مجبور بودم فوراً اطاعت کنم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۱	اگر به حرف والدینم گوش نمی دادم آنها محبت خود را از من دریغ می کردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۲	وقتی دستور والدینم را اجرا نمی کردم سعی می کردند یک چیزی را که دوست دارم به من ندهند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۳	وقتی ناراحتی خود را با والدینم در میان می گذاشتم آنها کاری می کردند که احساس آرامش کنم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۴	وقتی غمگین و ناراحت بودم، والدینم با من احساس همدردی می کردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۵	گاهی فکرمی کنم آتهایی که پدر یا مادر ندارند چقدر تنها و بی پناه هستند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۶	والدینم اغلب مرا تشویق می کردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۷	والدینم اغلب در مورد کارهای خوب من حرف می زدند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۸	والدینم در گفتگوهای خانوادگی و فامیلی اغلب از بعضی کارهای من بعنوان شیرین کاری و خاطره خوش تعریف میکردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۴۹	والدینم از حرف زدن با من راجع به چیزهای مختلف لذت می بردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۰	والدینم از اینکه با هم بعضی از کارهای منزل یا حیاط را انجام می دادیم خوششان می آمد	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۱	وقتی قرار باشد کاری بکنیم یا جایی برویم والدینم نظر مرا هم می پرسیدند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۲	والدینم تقریباً همیشه با من با یک لحن گرم و محبت آمیز حرف میزدند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۳	والدینم اغلب با قیافه بشاش با من برخورد می کردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۴	والدینم اغلب چیزهایی که مرا خوشحال می کرد برایم تهیه می کردند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۵	پدر و مادرم مرا خیلی دوست دارند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۶	والدینم با دوستان من خیلی با محبت رفتار می کنند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۷	والدینم اغلب سعی می کنند نظرات و عقاید مرا نیز بشناسند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۸	من و والدینم راجع به مسائل مختلف با هم بحث می کنیم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۵۹	من و والدینم حدود انتظارات یکدیگر را دقیقاً می دانیم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۰	والدینم اغلب علت مراعات مقررات منزل را توضیح و تشریح می کنند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۱	والدینم بعضی اوقات می گفتند ( می گویند ) که بی عرضه و نفهم هستم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۲	اگر با کسی اختلاف پیدا کنم والدینم حتماً فکر می کنند که من مقصر هستم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۳	تا بحال یکبار هم والدینم از من تعریف نکرده اند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۴	والدینم اغلب به من سرکوفت دیگران را می زدند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۵	وقتی دم دستشان نباشم که کمکشان کنم والدینم خیلی عصبانی می شوند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۶	وقتی در منزل یا اطراف آن سر و صدا ایجاد می کردم والدینم خیلی عصبانی می شدند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۷	پدر و مادرم منتظر بودند که یک اشتباه بکنم تا سرم داد بکشند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۸	وقتی پیش والدینم باشم باید سعی کنم کوچکترین مزاحمتی ایجاد نکنم و گرنه مرا دعوا می کنند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۶۹	والدینم طوری با من رفتار می کنند که انگار مزاحم آنها هستم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۷۰	والدینم اغلب خوشحال می شدند ( می شوند ) که دقایقی هم که شده از سر من راحت شوند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۷۱	والدینم همیشه از زندگی شکایت می کنند که چرا من نصیب آنها شده ام	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۷۲	والدینم حتی از دوستان من هم خوششان نمی آید	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۷۳	والدینم اغلب یادشان می رود چیزهایی را که لازم دارم بخرند	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت
۷۴	والدینم اهمیتی به وضع لباس من نمی دهند و علاقه ای ندارند که یک لباس خوبی بپوشم	گاهی	تقریباً همیشه	همیشه	هیچوقت